

قندِ پارسی و بنگاله

عبدالخالق رشید*

ادب دری - فارسی از آوانی که هنگامه آن از عصر شکوفایی غزنویان به این دیار رسید، از همان زمان تاکنون زبان فارسی و ادب پروبار آن در دیار خوبان و سبزان هندوستان از پرورش بازمانده است، روابط مداوم اقتصادی، فرهنگی سبب شده است که این دو فرهنگ باستانی (آریانی- ایرانی و هندی) همیشه در حلقه مشترک فرهنگی و معنوی نگه داشته شوند.

در شبه قاره و هند، بنگال نیز یکی از مناطقی بوده که درازنای تاریخ جای اش را در زبان و ادب فارسی یافته، شاعران متعدد این زبان از خراسان، فارس و ماوراءالنهر در مواقع مختلف توانسته اند که بنگال را نه تنها به حیث یک واژه قافیه و ردیف به کار برند، بلکه این واژه را فرهنگیان زبده زبان فارسی در سراسر سرزمین هند به حیث واژه ای که بیانگر و انعکاس دهنده فرهنگ و احساسات ماندگار مردم که خود ایجادگران فرهنگ و تاریخ کهن جامعه انسانی بودند هم یادآوری کرده است و هم درخور توجه آنها قرار گرفته است. در این رابطه به نظر من این نکته بسیار قابل غور و یادآوری بوده که بنگال و زیبایی بنگال، و تخیل واژه بنگال، جادو و جادوگری بنگال، سیاهی بنگال، سبزه بنگال، نغمه های بنگال همه از جمع مفاهیمی اند که بدون مبالغه ایجادیات زبان فارسی دری و دیگر زبانهای این خطه مانند اردو و پشتو را نیز در همه ادوار تاریخی رنگینی داده است. بجاست که شاعران نازک خیال و باریک بین زبان فارسی چون حافظ شیرازی و شاعر سده یازدهم هجری زبان پشتو عبدالحمید ماشوخیل سرزمین بنگال و

* رایزن فرهنگی جمهوری افغانستان و استاد فارسی دانشگاه کابل، کابل.

بنگاله را به‌حیث سرزمین مستقل و دارای هویت فرهنگی جداگانه در مجاورت با دیگر مناطق هند یادکرده است. چنانکه حافظ می‌گوید:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند فارسی که به‌بنگاله می‌رود

آری، بنگال و بنگاله سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌های شیرین، سرزمین زبان و ادبیات پربر و شکوهمند، سرزمین موسیقی و آهنگ‌های بول‌های صلحجو و سرگردان و بالاخره سرزمین رقص و حرکت و دیگر هنرها در شبه‌قاره هند بوده است، ادبیاتی که نه تنها بیانگر و تشریح‌کننده زیبایی‌ها بوده بلکه بیانگر حماسه‌ها و هنگامه‌ها و معنویت‌های انسانی در این سرزمین بوده است، سرزمین مردان بزرگ، سرزمین مورد توجه کشورگشایان دنیا و منطقه‌ای که به‌نوبه خود اینجا پرورش یافته و شعله‌های هنر و علوم را از اینجا به‌سرزمین‌ها و مردمان دیگر رسانیده‌اند. سرزمینی که موج‌های نرم و گرم کشتی فرهنگ پربر زبان فارسی را بخاطر رهنمای مادی و معنوی‌اش از آن خود کرده و برای آن در قلب گرم و نرم و احساس شورانگیز بنگالی‌اش جا داده است. نغمه‌های پربر مولانای بلخ، سنایی، حافظ و سعدی در سراسر بنگال (شرقی و غربی) که در آن مردمان با عقاید مختلف زندگی داشتند و دارند ورد زبان شماری زیادی از نخبگان این سرزمین شده و با درنظر داشت مضمون معنوی آن آثار و کارکردهای ایجاد را در زبان بنگاله طوری تحت تأثیرشان قرار داده است که در نتیجه از برکت معنوی این نغمه‌های جاویدان نغمه‌های خودشان به‌شهرت جهانی رسیده‌اند.

بنگال سرزمین زمزمه‌های بول‌ها است که شور و مستی معنوی این سرودها در پرورش ایمان و عقیده مردمان هند جایگاه درخور اهمیت یافته است. بول‌های زنده دل ستاره‌های معنویتی بودند که پیام راستی و حقانیت را به‌انسانهای علاقه‌مند در نغمه‌های صمیمی سرگردان‌شان می‌رساند و حقانیت را بدون درنظر داشت حالات و طبیعت حکمرانان بیان می‌داشتند.

همین هنگامه‌های سرشار بودند که زیر لوای آن شرایط آموختن و تدریس ارزشهای زبان فارسی که تا اوایل قرن بیستم در شبه‌قاره هند از هر لحاظ هنگامه‌ساز بود مهیا کرد. مردان قلم به‌آثار معتبر و شاهکارهای جاویدان زبان فارسی رو آوردند و در سرزمین بنگال برای سالیان متمادی رونق دادند و نقل میدان اهل حال و قال در این دیار گردید.

همان‌طوری که زبان فارسی تا اوایل قرن نوزدهم اهمیت‌اش را در بنگاله نگه داشته بود همین بود که در اکثر آثار زبان بنگالی واژه‌های فارسی جایگاه داشت و اکثر

قاضی نذراالاسلام شاعر مسلمان
زبان بنگالی از جمله مردان دیگر
این سرزمین است که در زیر
سایه زبان فارسی قد برافراشت و
نامدار زمانه خود گردید.

نویسندگان زبان بنگالی یا زبان فارسی را یاد داشتند و یا اینکه واژه‌های آن را در آثارشان به‌کار می‌بردند. چنانکه نویسنده زبان بنگالی (پیری چاند متر) در آثار خود چون (الاگهرردولال) و (الالی بنگالا) واژه‌های فارسی را به‌وفور به‌کار برده است.

انگلیس‌ها با آن که زبان خود را جانشین

زبان فارسی کردند لیکن نویسندگان بنگالی به‌خاطر آن اثرپذیری که از زبان فارسی گرفته بودند و مناسبات که با مسلمانان در بنگال داشتند زبان فارسی را فراموش نکردند و واژه‌ها و تأثیرپذیری را در آثارشان جا دادند. بی‌جا نخواهند بود که در این مقاله نامهای شماری از این دانشمندان را یادآور شویم که آنها کارهای ادبی ارزشمندی را انجام داده‌اند.

ارجمند علی چودهری: یکی از این قماش از نویسندگان بنگاله بود که در سال ۱۸۹۱ م ناولی در زبان بنگالی به‌نام «پریم درپن» نوشت، موضوع این داستان عشق یک پسر مسلمان به یک دختر هندی است، به‌نظر دانشمندان ادبیات بنگالی اگرچه داستان از لحاظ هنری دارای اهمیت زیاد نبوده لیکن از لحاظ تاریخی دارای اهمیت فراوان می‌باشد. در این ناول شمار زیادی از ساختارها و واژه‌های زبان فارسی و عربی را مشاهده کرده می‌توانیم.

مزمل حق: نویسنده دیگری بنگالی است که در انکشاف نثر بنگالی سهم با سزای گرفت همین نویسنده بود که علاوه بر زبان بنگالی زبان فارسی را نیز می‌دانست. ایشان شماری از آثاری فارسی را به‌زبان بنگالی ترجمه کرده است. ایشان بود که بخشی از «شاهنامه فردوسی» را به‌زبان بنگالی ترجمه کرده و برای بار اول ایشان این اثر گرانبهای حماسی زبان فارسی را به‌خوانندگان و علاقه‌مندان بنگالی‌شان معرفی کرده است و از جمله آثار شاهکاری این نویسنده به‌شمار آمده است.

پندت ریاض الدین مشهدی: نویسنده دیگری از زبان بنگالی است که بین سالهای ۱۸۵۹ و ۱۹۱۹ م زیسته است ایشان آثاری را به نامهای «فتح شام»، «مرغ آتش» و «شنگشکارک» نوشته است که شنگشکارک اش درباره فرزند و مبارز شرق و جهان اسلام علامه سید جمال الدین افغانی بوده شنگشکارک واژه بنگالی بوده که معنی آن مصلح قوم می باشد.

سید جمال الدین افغانی: برای همه روشنفکران و نویسندگان هندی و خصوصاً زبان بنگالی چهره آشنایی بود، زمانی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به هندوستان سفر نمود به شهر کلکته هم رفت و در آنجا با مردمان این دیار مباحثات و مناظرات انجام داد درباره خصلت استثمار انگلیسی و درباره سرنوشت هندوستان آینده با روشنفکران این سرزمین مذاکرات و تبادل نظر نمود، یکی از آثاری که در هندوستان نوشت و به نام نیچریه معروف است در همین ایام در میان روشنفکران و مردمان بنگال نهایت معروف گشت، طوری که انگلیس ها نیز نشر آن ممنوع اعلام کردند ولی با آن همه در بنگال این اثر گرانبهای سید جمال الدین افغانی ضمیمه آثار دیگر تعلیمات اسلامی نشر و پخش می گردید و به مردم و علاقه مندان سید می رسید. از آنجایی که در آغاز قرن نوزدهم تمایلات عیسوی شدن و عیسوی کردن در هندوستان رو به افزایش بود همین امر باعث گردیده بود که شماری از علمای بنگالی متوجه این روند در بنگاله شوند، ایشان در همین موقع به نشر و پخش آثار سید می پرداختند که بخش اول نیچریه را بار اول در سال ۱۸۸۷ م و قسمت دوم آن را در سال ۱۸۸۸ م به نام «اسلامی تتو» در ضمیمه آثار دیگر نشر کردند.

قاضی نذراالاسلام: شاعر مسلمان زبان بنگالی از جمله مردان دیگر این سرزمین است که در زیر سایه زبان فارسی قد برافراشت و نامدار زمانه خود گردید. ایشان نیز مانند اکثر شاعران بنگالی با زبان و نخبگان زبان فارسی آشنا بود و بالاخره به مرتبه ای رسید که کلامش زبانزد مردم بنگال گردید و از محبوبیت بی حدی در میان مردم زبان بنگالی برخوردار شد. وی از جمله بزرگترین شاعران بنگال بوده که علاوه بر شعر و شاعری در ایجاد نهضت های روشنگرانه هندوستان سعی کرد. در سال ۱۹۴۱ م دچار

مریضی فلج گردید ولی باز هم صدای رسا و شعر استوار ایشان از هنگامه و محبوبیت بی‌همتا باز نماند.

گریشن چندر: نویسنده دیگر زبان بنگالی بود که بخش‌های از دیوان حافظ، گلستان سعدی، منطق‌الطیر و مثنوی معنوی را ترجمه و به‌بنگله‌گویان پیام و معنی آثار این نخبگان فارسی را رسانید. به‌نظر شماری از ادب‌شناسان هند این‌گونه ترجمه‌ها باعث گردید که شاهکارهای زبان فارسی در بنگال به‌خوبی معرفی شود.

اکبرالدین دانشمند: نویسنده دیگر بنگالی بود که بهره‌ای از زبان فارسی داشت. ایشان نمایشنامه نادر شاه را نوشته است که در آن نادر شاه را سهواً افغان معرفی کرده است، نمایشنامه درباره پادشاه شدن نادر شاه و رسیدن ایشان به‌دهلی و کارهای دردآور ایشان سخن می‌گوید.

با تذکار بالا در مجموع باید یادآور شد که تأثیر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادبیات بنگاله ثمره پربار فرهنگ فارسی دری بوده که توسط نخبگان این فرهنگ از طریق شمال هندوستان به‌این سرزمین رسیده بود که بعدها نیز این اثرپذیری نه تنها بر آثار نویسندگان مسلمان باقیمانده، بل در آثار نویسندگان غیرمسلمان نیز نقش خود را گذاشت. خانواده تاگور و خود او نیز از جمع هواداران زبان فارسی و آثار کلاسیک این زبان خصوصاً حافظ بود که در نوشته‌های خود و خانواده‌اش نمایان است. حافظ بدون شک بر آثار و افکار رابیندرا نات تاگور اثر گذاشته است و این ارزشی است که برای تاگور از علاقه‌مندی پدر دانشمنداش به‌میراث مانده بود. علاوه بر آن نویسنده دانشمند ایران دکتر پروین‌دخت مشهور در صفحه ۲۰۰ کتاب خود (تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، چاپ سال ۱۳۸۳ ه.ش) درباره «رند حافظ و باول تاگور» توضیح تا حدی خوبی دارد که برای من این بخش آن قابل اهمیت است. این خانم دانشمند می‌نویسد:

”برجسته‌ترین وجه اشتراک رند و باول در ملازمت آنها با عشق و آن را اساس هستی دانستن است. تلازم عشق و رندی، چنان جدی است که برخی از محققان، رندی را یکسره عاشقی دانسته‌اند و رند را (عاشق). و به‌عبارت دیگر: همان سان که فیلسوف، اهل عقل است و فیلسوفی نیست که عاقل (عقل‌گرا) = خردگرا) نباشد، رند اهل عشق است و رندی نیست که عاشق نباشد - باول

تاگور، نیز، عشق را مهم‌ترین هدف زیستن و زیباترین بهانه‌ای هستی می‌داند. در سراسر ترانه‌های و سرودهای باولی «بحر عشق» را در جوش و خروش می‌بینیم.

**گریشن چندر نویسندهٔ دیگر زبان
بنگالی بود که بخش‌های از دیوان
حافظ، گلستان سعدی، منطق‌الطیر
و مثنوی معنوی را ترجمه و
به‌بنگله‌گویان پیام و معنی آثار این
نخبگان فارسی را رسانید.**

نکته‌ای بسیار مهم دیگر که حافظ به آن پرداخته و از اصول انکارناشدنی تفکر تاگور، نیز می‌باشد، همسازی ناهم‌سازها، یعنی آشتی دادن آنهایی است که از نظر دیگران، متضاد و نامتجانس شناخته شده‌اند...» (ص ۲۰۲)

فکر می‌کنم مشابهتی که در این رابطه باید در نظر گرفته شود آن تنها همان بار معنوی

مسأله است، در غیر آن مشابهت دیگری دربارهٔ معنی غریبی

دارد زیرا که تاگور هندو در بسا موارد خاصاً در اشاراتی که دربارهٔ وحدت دارد آن را در سایهٔ مذهب خود بیان داشته تنها در بعضی جاها می‌توان تاگور را شاگرد حافظ و مولانا دریافت و آنهم نه به‌صورت دوامدار و مسلسل، روی همین اصل اگر محیط به‌خصوص بنگال را در ایجادیات تاگور در نظر بگیریم ما خود می‌دانیم که در آنجا نکته‌ها و مفاهیمی دیده می‌شوند که مولانا و دیگر سروران تصوف فارسی نیز به آن بخوبی واقف بودند. بیایید ترجمه‌ای اولین شعر گیتانجلی را باهم یکجا بخوانیم:

بی‌کران، از لطف خویشم، ساغر تن را، چنانکه خواستی
بارها، با دست خود، کردی تهی باز پر کردی ز آب زندگی

*

من چون «نی» بودم بدست، سرو را تا به‌صد کوه و چمن بردی مرا
در نی من، چون دمیدی بارها هر زمان آهنگ نوشد در صدا

*

دست جاوید تو بر دل چون رسد دل، از آن سرشار شادی می‌شود
در تپش، زنجیرها را بگسلد آنچه نتوان گفت، گفتارش شود!

*

عمرها شد آنکه بخشش می‌دهی در دو دستم، جای باشد اندکی،
می کنی تدبیری و گنجد همی، گرچه می‌ریزی در آن نعمت بسی
دانشمند ارجمند افغان و مترجم گیتانجلی دکتر روان فرهادی این شعرِ تاگور را
اوّل به‌نثر ساده و بعداً مقارنه آن را چنین می‌نویسد:
”مطلب از نی آدمی است. همچنان ساغر نازک، نشانه آدمی است.“
می‌گوید:

با تماس جاویدان دستان تو، دلم از خوشنودی از حدود و قیود خود فراتر رفته،
سخنان نگفتنی می‌گوید. این دمیدن در نی من - این ریختن زندگی در ساغر،
این عطای نعمت‌ها و هدیه‌ها به‌دستان من و گنجایش بی‌کران این نی، گنجایش
این ساغر و این دو دست، تجدید پی هم زندگانی من است، و از لطف این
مهربانی تو، به‌سوی سرمنزول خرسندی و کمال می‌روم.
مقارنه: از این اشعار علاوه بر بیت‌های آغازِ مثنوی دربارهٔ نی، این بیت دیوان
کبیر مولانا را نیز بخاطر ما می‌دهد: عاشقان نالان چونای و عشق همچون نای
زن - تا چها درمی‌دمد این عشق در سرنای تو.
و این بیت او:

دلم را نالۀ سرنای باید که از سرنای بوی یار آید

و نیز این بیت مولانا:

سرنای توام، مرا تو می‌گویی: من در تو فرو دمم، تو مخروش!

به‌هرصورت چیزی که دربارهٔ اثرگذاری فارسی دری بر ادبیات زبان بنگالی و
در نتیجه بر روند فکری شاعر نامدار این زبان تاگور و آثار او در بسا موارد اشکار است
آن رابطهٔ تاگور با فرهنگ دری فارسی و در مجموع با کشورهای افغانستان و ایران و
فرهنگ این خطّه در همهٔ آثارش به‌پیمانهٔ وسیع قابل مکتب بوده، داستان کوتاه معروف
کابلی‌والایش در ذات خود بیانگر رابطه و احساس عمیق این ستایشگر بنگالی با یک
مرد افغان تبار که از سالیان متمادی چهره‌ای آشنای برای وی و برای محیط‌اش بود و

۱. سرود نیایش؛ گیتانجلی، ترجمهٔ دری، دهلی، چاپ دوم ۱۳۷۷، ص ۷۰.

است می‌باشد. همین احساس قوی این مرد با فرهنگ افغانی و ایرانی بود که در اواخر ۱۹۲۹ م شاه آزادی دوست افغان با وساطت مجتبی علی یکی از معلمین مکتب حبیبیه از

خانوادهٔ تاگور و خود او نیز از جمع هواداران زبان فارسی و آثار کلاسیک این زبان خصوصاً حافظ بود که در نوشته‌های خود و خانواده‌اش نمایان است.

وی دعوت به عمل آورد که متأسفانه اغتشاش داخلی درگرفت و شاه امان الله کشور را ترک گفت و تاگور نتوانست افغانستان این سرزمین کابلی‌والای عزیزاش را از نزدیک ببیند.

تقریباً هفت سال بعد سفرش به ایران نیز روی همین انگیزهٔ فارسی دوستی او بود. تاگور با زبان فارسی علاقهٔ خاصی داشت، وقتی اساس دانشگاه

شانتی نیکتان را در بنگال گذاشت معلمین زبان فارسی را از افغانستان و ایران دعوت نمودند که باید در این دانشگاه زبان فارسی را تدریس کند نویسنده توانای آن زمان زبان فارسی پورداود نیز به دعوت تاگور به شانتی نکتان آمد و درینجا سلسلهٔ تدریس و تحقیق خود را ادامه داد و شماری از اشعار تاگور را به همکاری دوستان و استادان زبان فارسی نیز ترجمه کرد.

یکی از آثار ماندگار تاگور همان اثر معروف اش گیتانجلی است که امروز به اکثر زبان‌های زنده و مهم جهان ترجمه شده، ترجمه‌های فارسی این اثر نیز امروز در کشورهای فارسی زبان معروف بوده خصوصاً ترجمه که از ایشان در افغانستان توسط نویسنده و زبان‌شناس افغان آقای دکتر روان فرهادی صورت گرفته است از جمع خوبترین ترجمه‌های این شاهکار بزرگ زبان بنگالی به‌شمار می‌آید. این اثر تاکنون چندین بار در افغانستان و خارج به چاپ رسیده است و از بهترین ترجمه‌های این اثر جاویدان و برندهٔ اولین جایزهٔ نوبل در آسیا به‌شمار می‌رود.

یکی از رازهایی که ممکن است برای دوستان هندی و محققان تاگور هنوز هم معلوم نباشد آن مسأله شناخت تاگور در بیرون از هند است. این مرد بزرگوار ادب و فرهنگ هند از همهٔ اول‌تر در افغانستان و بعد در ایران از شاعران بزرگ به‌شمار آمد. اولین ترجمه پشتوی یکی از اشعارش در نشریه طلوع افغان که از قندهار در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به‌نشر می‌رسید توجه خوانندگان افغانی را بخود جلب نمود که بعداً

این سلسله در نشرات دیگر نیز ادامه یافت. چند بیت این اولین ترجمه پشتوی تاگور این بود:

آه، مادر وطن،

در راه عشق تو من به قربانی خون خود آماده‌ام،

من راز کامیابی زندگی خو را درین می‌بینم،

که خود را نثار قدمهای پاک تو کنم... *

*

جوش محبت تو از چشمان اشک‌های صاف را جاری می‌سازد،

صدای غم آلود محبت تو از نغمه‌های دردمندم آشکاراست،

*

مادر وطن!

تو برای ما از جان مان دوست داشتنی‌تری... *

من می‌دانم که بازوی من توانمندی ندارد،

لیکن محبت تو برایم یک جوش فوق‌العاده‌ای را می‌بخشد.

و آن نشانه‌ی این است که بر مطلب و مقصود خود نایل خواهیم آمد...^۱

در پایان می‌خواهم چند نمونه‌ای از ترجمه‌ی دری- فارسی این شاهکار جهانی را

با اصل انگلیسی آن در خدمت دوستان و خوانندگان این مقاله قرار دهم:

25

در شب درماندگی و خستگی

غالب آمد خواب سنگین بر سرم

هرچه خواهم چشم بکشایم چه شود؟

بهتر است آنکه روم در خواب خوش

در پناه مهر بی‌پایان تو

جان خسته کی توان بیدار بود!

چون پرستند با همه درماندگی

۱. طلوع افغان، شماره ۱۹، ماه اسد سال ۱۳۱۲ خورشیدی، ص ۸

آنچنانکه باید و شاید ترا؟
 بهتر است آنکه روم در خواب خوش
 در پناه مهر بی پایان تو
 روز چون درمانده گردد - شامگه
 پرده شب را برویش می کشی
 تا که آرامد همه تاریخ شب
 در سپیده خوش گشاید چشم خود
 در پناه مهر بی پایان تو

In the night of weariness let me give myself
 up to sleep without struggle, resting my
 trust upon thee
 Let me not force my flagging spirit into a
 poor preparation for thy worship.
 It is thou who drawest the veil of night upon
 the tired eyes of the day to renew its sight in
 A fresher gladness of awakening.

29

نام من از بهر من زندان شده
 درمیانش جان من گریان شده!
 می فرازم هر دمی دیوار آن
 از عروجش آسمان حیران شده
 سایه پهنش فتاده بر سرم:
 اصل من از چشم من پنهان شده!
 سربلندی می کنم از رفعتش
 در پی تحکیم آنم صبح و شام
 تا نیفتد رخنه ای در عظمتش
 از اساسش تا حصار و کاخ و بام
 زندگی شد بندگی از بهر نام
 اصل من از چشم من پنهان شده!

He whom I enclose with my name is weeping
in this dungeon. I m ever busy building this
wall all around; and as this wall goes up into
the sky day by day I lose sight of my true
being in its dark shadow.

I take pride in this great wall, and I plaster
it with dust and sand lest a least hole should
be left in this name; and for all the care I
take I lose sight of my true being.

37

چون ندیدم راه دیگر بیشتر
چون رسیده جمله نیرویم بسر
*

می نماید توشه و زادم دگر
لاجرم گفتم: بیایان سفر!!
بایدم رفتن به کنج ظلمتی
در خموشی - تاکه جویم خلوتی!
*

لیک دانستم نمی خواهی چنان
کرده ای جولانگه من بی کران
کهنه ار شد بر زبان یک داستان
صد سرود نو شد از دل بر زبان!
گم شد ار راهی نمایان شد دگر
صد جهان زیباتر و فرخنده تر!!

thought that my voyage had come to its
end at last limit of my power, - that the
path before me was closed, that provisions
were exhausted and the time come to take
shelter in a silent obscurity.
But I find that thy will knows no end in me.

And when old words die out on the tongue,
 new melodies break forth from the heart; and
 where the old tracks are lost, new country is
 revealed with its wonders.

49

آمدی از تخت خود پایین شدی،
 آمدی، تا کلبه من آمدی!
 من به کنج انکسار و عاجزی،
 می‌سرودم نغمه درویشی‌ام
 گوش تو از روی مهر آن را شنید
 آمدی از تخت خود پایین شدی
 آمدی تا کلبه من آمدی
 دانم آنکه در حضورت هر زمان
 زبده استادان موسیقی همی
 خوش سراید نغمه‌های پرشکوه
 از من نوکار نوپرداز لیک
 با دل آسایی، بخواهی بشنوی
 ناله خیزان نغمه‌ای بیچارگی
 آنکه از لطف تو درآمیخته‌ست
 با شکوه نغمه دربار تو
 تحفه بگرفتی برای من گلی
 آمدی از تخت خود پایین شدی
 آمدی تا کلبه من آمدی.

You came down from your throne and stood
 at my cottage door.
 I was singing all alone in a corner, and the
 melody caught your ear. You came down and
 stood at my cottage door.
 Masters are many in your hall, and songs are

sung there at all hours. But the simple carol of
this novice struck at your love. One plaintive
little strain mingled with the great music of
the world, and with the flower for a prize you
came down and stopped at my cottage door.

65

شده لبریز عشق تو، حیات من درین دنیا
درین جامم تو خود ریزی، تو خود نوشی می خود را

*

نظرداری، به سوی خلقت خود از در چشمم
که تایی، در آن خود راه، که هستی خالق والا

*

هر آن نغمه که خود سازی و بنوازی، بساز خود
به سمعت می رسد از گوش من، آن نغمه زیبا

*

ز گفتارم، جهان تو، سرود جانفزا گردد
پسندی آن سرودی را که گردد در جهان پیدا
ز مهر بی دریغ خود، شوی پیوست جان من
جمال بی کران خود ببینی در من شید!!

What divine drink wouldst thou have, my
God, from this overflowing cup of my life?
My poet, is it thy delight to see thy creation
through my eyes and to stand at the portals
of my ears silently to listen to thine own eternal
harmony?

The world is weaving words in my mind
and thy joy is adding music to them. Thou
givest thyself to me in love and then feelest
thine own entire sweetness in me.

منابع و مأخذ

۱. بنگالی ادب به زبان اردو، چاپ هند...
۲. حافظ دیوان.
۳. دکتر پروین دخت مشهور، تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، چاپ مشهد، سال ۱۳۸۳ ه.ش.
۴. سرود نیایش گیتانجلی ترجمه روان فرهادی، دهلی، چاپ دوم ۱۳۷۷.
۵. طلوع افغان، قندهار، سال ۱۳۲۱ خورشیدی.
۶. گیتانجلی به زبان انگلیسی چاپ دهلی، سال ۱۹۹۹ م.
۷. مولانا: مثنوی معنوی (چاپ نهم، نیکلسون، ۱۳۶۲ ه.ش).
8. Shaif Husain Qasemi, *A History of Indo-Persian Literature* (1220-1274 A.H./ 1806-1857 A.D.), Department of Persian, University of Delhi, Delhi, 2008.